

کاوش‌نامه ادبیات تطبیقی (مطالعات تطبیقی عربی - فارسی)
دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه رازی کرمانشاه
سال ششم، شماره ۲۳، پاییز ۱۳۹۵ هـ ش / ۱۴۳۸ هـ ق / ۲۰۱۶ م، صص ۵۱-۶۸

خوانش تطبیقی مفهوم مدرنیسم ادونیس و یوسف الخال با رویکرد به مکتب ادبیات تطبیقی آمریکایی^۱

سید حسین سیدی^۲

استاد گروه زبان و ادبیات عربی، دانشگاه فردوسی، مشهد، ایران

چکیده

جریان مدرنیسم در وسیع‌ترین مفهوم آن، با ایده‌های نوآوری، پیشرفت، و به‌روز بودن مقارن بوده است و نقطه مقابل ایده‌های کهن، کلاسیسیسم و سنت است. مدرنیسم با دو چهره فناورانه و اندیشگانی در تاریخ بشر ظهور کرده است. آنچه را که امروزه مدرنیسم می‌نامیم، همان دستاوردهای ژرف سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، فکری و فرهنگی در تمام حوزه‌های حیات فردی و جمعی است. هدف این پژوهش، خوانش تطبیقی مفهوم مدرنیسم در حوزه ادبیات معاصر عرب از دیدگاه دو شاعر و نظریه‌پرداز این حوزه است. حوزه پژوهش، دیدگاه نوگرایانی چون ادونیس و یوسف الخال است. روش بررسی، تحلیل تطبیقی اندیشه دو شاعر از خلال اظهاراتی است که در آثارشان به آن اشاره کرده‌اند. رویکرد این مقاله، مکتب ادبیات تطبیقی آمریکایی است که بررسی تاریخی و زبان در آن مداخلتی ندارد. حاصل یافته این بررسی، آن است که ادونیس و الخال در باب لزوم مدرن شدن و حضور مدرنیسم ادبی در ادب معاصر، به‌ویژه شعر، اتفاق نظر دارند، ولی در کم و کیف این حضور، اختلاف نظرهایی در دیدگاه آن دو یافت می‌شود. مهم‌ترین وجه تمایز این دو دیدگاه آن است که ادونیس رویکردی معرفت‌شناختی به مدرنیسم دارد ولی الخال رویکرد وجودشناختی.

واژگان کلیدی: مدرنیسم، شعر معاصر عرب، ادونیس، یوسف الخال، ادبیات تطبیقی.

۱. پیشگفتار

۱-۱. تعریف موضوع

اصطلاح «مدرن» که از ریشه لاتینی “modo” مشتق شده است؛ به معنای «امروزی» در تمایز از ادوار قبل معنا می‌دهد (ر.ک: کهن، ۱۳۸۷: ۱۱). مدرنیسم^۱، به معنای تجدّد و نو شدن است و مهم‌ترین حادثه فرهنگی روزگار ماست. رخدادی که بر تمام حوزه‌های فرهنگی، سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و در نهایت بر ادبیات و به‌ویژه شعر تأثیر گذاشت. مدرنیسم که در ذات خود «تغییر» را به همراه دارد، ناگزیر بیش از هر چیز، سنت را نشانه گرفته است. به همین روی گفته‌اند: «مدرنیسم پرسش چندوجهی است. پرسشی است نو که به نو شدن زندگی همچنان زنده است.» (همان: ۱۳) ظهور مدرنیسم را گاه به ۱۸۳۰ در فرانسه و گاه به قرن نوزدهم و گاه به دهه نخست قرن بیستم برمی‌گردانند. هرچه باشد مدرنیسم با مؤلفه‌هایی چون اندیشه انتقادی و اصالت انسان به عنوان دو مؤلفه مهم آن، حوزه‌های چهارگانه زیر را تحت تأثیر قرار داد: حوزه اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگ؛ اما مؤلفه‌های مدرنیسم که در ذیل دو مؤلفه پیشین (اندیشه انتقادی و اصالت انسان) بسط و گسترش یافته است، می‌تواند به شرح زیر باشد: فردگرایی، افسون‌زدایی، محوریت عقل ابزاری، علم‌گرایی، لیبرالیسم، سنت‌ستیزی و سکولاریسم.

۱-۲. ضرورت، اهمیت و هدف

اهمیت مسئله سنت و مدرنیسم آن است که شعر معاصر عربی با ورود جریان مدرنیسم، همچون دیگر حوزه‌های فرهنگی جوامع عربی با چالش‌هایی روبه‌رو شده است؛ لذا پرداختن به چالش‌های نظری در حوزه شعر معاصر از آن رو مهم است که با تبیین این چالش‌ها، می‌توان به مرزبندی‌های مفهومی و رویکردی و جریان‌شناسی شعر معاصر، دست یافت.

۱-۳. پرسش‌های پژوهش

۱. ادونیس و یوسف الخال در چه حوزه‌هایی در مقوله سنت و مدرنیسم با هم اختلاف نظر دارند؟

۲. شباهت‌های فکری دو شاعر در حوزه به کارگیری سنت در شعر معاصر چه میزان است؟

۱-۴. پیشینه پژوهش

آثار موجود در این حوزه را می‌توان به دو دسته کلی تقسیم کرد:

آثاری که به طور مستقیم به مسئله سنت و مدرنیسم پرداخته‌اند؛ مثل کتاب *قضايا الشعر المعاصر* از نازک

الملائكة که به جنبش شعر نو پرداخته است. نویسنده که خود طرفدار شعر نو است به مدرنیسم چندان توجهی ندارد؛ اما آثاری چون *حركة الحداثة في الشعر العربي المعاصر* از کمال خیر بک به مسئله مدرنیسم اشاره دارد و شکل گیری مدرنیسم در جامعه عربی را به قبل از جبران تقسیم می کند. جابری در *التراث والحداثة* به بررسی مبانی فکری - فلسفی مسئله پرداخته است. محمد الکتانی در کتاب *الصراع بين القديم والجديد في الأدب العربي الحديث* با وجود تنوع در مطالب این کتاب، به مسئله مدرنیسم چندان نپرداخته و چنانکه از نام کتاب پیداست نویسنده، مدرنیسم را به مسئله قدیم در برابر جدید فرو کاسته است. اثری که به طور خاص و خوانش تطبیقی در باب دیدگاه ادونیس و یوسف الخال به عنوان نظریه پردازان این حوزه نگاشته شده باشد یافت نشده است.

۱-۵. روش پژوهش و چارچوب نظری

روش این پژوهش، توصیفی - تحلیلی است که با خوانش دیدگاه های دو شاعر، بر اساس مکتب ادبیات تطبیقی است؛ بدین گونه که بررسی تأثیر جریان های فکری - ادبی، بخشی از قلمرو ادبیات تطبیقی است. در حقیقت، این مقاله در پی بررسی تطبیقی مفهوم مهمی است که در شعر معاصر عرب اهمیت بسزایی دارد. اما وقتی سخن از مقوله تطبیق می کنیم، ناگزیر ذهن به حوزه ادبیات تطبیقی^۱ معطوف می شود. درباره ادبیات تطبیقی و مبانی، حوزه ها، روش ها و مکاتب آن سخن بسیار است و در جای خود بررسی شده است (ر.ک: سیدی، ۱۳۹۰: فصل نخست). اما در میان مکاتب ادبیات تطبیقی، دو مکتب بیش از همه مطرح است؛ مکتب ادبیات تطبیقی فرانسوی و آمریکایی؛ رویکرد مقاله حاضر، رویکرد مکتب آمریکایی است. علت انتخاب این رویکرد، به دلایلی است که در ادامه ذکر می شود. برای وضوح یافتن مکتب آمریکایی ناگزیر باید به نقد مبانی مکتب ادبیات تطبیقی فرانسوی پردازیم.

مهم ترین ویژگی مکتب ادبیات تطبیقی فرانسوی، روابط تاریخی، تأثیر و تأثر و تمایز زبانی است. چنانکه آمده است: «ادبیات تطبیقی، تاریخ روابط ادبی بین المللی است. پژوهشگر ادبیات تطبیقی مانند کسی است که در سرحد قلمرو زبان ملی به کمین می نشیند تا تمام داد و ستدهای فکری و فرهنگی میان دو یا چند ملت را بحث و بررسی نماید.» (گویارد، ۱۹۵۶: ۵) مشکل عمده در مکتب ادبیات تطبیقی فرانسوی این است که بررسی و پژوهش در این مکتب پا به عرصه معرفت نمی گذارد؛ یعنی فقط در پی انتقال و داد و ستد و تأثیر و تأثر است، نه روند نفوذ و شکل گیری معرفتی. به همین روی، در این مکتب همیشه یک طرف این داد و

ستد نقش فاعلی دارد و طرف دیگر نقش انفعالی. چنانکه مندور گفته است: «وقتی دو واژه تأثیر و تأثر را به کار می‌بریم، ناخودآگاه دو وجه سلبی و ایجابی به ذهن خطور می‌کند؛ یعنی گویی یک طرف در این رابطه دوجانبه و داد و ستد ادبی و فکری، نقش فاعلی دارد و طرف دیگر، نقش انفعالی؛ به عبارت دیگر آنکه تأثیر گذار است، اصالت دارد و آنکه تأثیر می‌پذیرد، مقلد است.» (مندور، بی‌تا: ۱۶۵)

مشکل دیگر در رویکرد تاریخی و تأثیر و تأثر در این مکتب آن است که هیچ‌گاه از بار ایدئولوژیک خالی نیست؛ به عبارت دیگر، تلاشی است برای نشان دادن برتری و اصالت یک فرهنگ که ادبیات، مهم‌ترین تجلی آن است. ایدئولوژی استعماری که در پی نشان دادن برتری و اصالت فرهنگ غربی به‌ویژه انگلستان است، از دل همین مکتب ادبیات تطبیقی فرانسوی بیرون می‌آید؛ چون در این مکتب، فرض آن است که ادبیات یا فرهنگی که تحت تأثیر قرار می‌گیرد، به ادبیات و فرهنگ تأثیر گذار نیازمند است و این فرهنگ و ادبیات مسلط، همان فرهنگ غرب است. این چنین بود که اولین نظریه پسااستعماری مطرح می‌شود که بر آن است «حوزه نظریه پسااستعماری، تأثیری را که استعمار بر گسترش ادبیات و مطالعات ادبی - رمان، شعر و دیارتمان‌های «انگلیسی» داشته است، در درون شرایط تاریخی و سیاسی مناطق تحت نفوذ بررسی می‌کند که خارج از مرزهای جغرافیایی انگلستان و بریتانیا قرار داشته‌اند.» (کلیگز، ۱۳۸۰: ۲۰۴) با توجه به این دیدگاه است که عده‌ای دو ویژگی عمده این مکتب؛ یعنی روابط تاریخی در ادبیات و تفاوت ربانی را به چالش کشیده‌اند و گفته‌اند: «اختلاف زبان در بین آثار ادبی در پژوهش‌های تطبیقی می‌تواند عاملی در وابسته کردن ملل ضعیف به دولت‌های قدرتمند غربی باشد.» (المناصره، ۱۹۸۴: ۱۱۸)

به طور خلاصه، مکتب ادبیات تطبیقی فرانسوی در سه حوزه زیر با مشکل جدی مواجه است:

۱. فقدان تعریفی روشن از دو مسئله مهم موضوع و روش این دانش؛ ۲. بی‌توجهی به اثر ادبی یا متن؛ ۳. محوریت یافتن ملیت در پژوهش‌های تطبیقی (ر.ک: حسان، ۱۹۸۳: ۱۵).

مکتب آمریکایی، مبنا را بر تشابه نهاده است، نه تفاوت که در مکتب فرانسوی، امری بارز است. مکتب آمریکایی ناظر بر نقد مدرن است که اصالت را به متن می‌دهد، نه فرامتن. آنچه در همه متن‌ها به هم شبیه هستند و همین اصل تشابه موجب شد که «در این مکتب، ادبیات با دیگر معارف بشری از جمله هنرهای زیبا مثل نگارگری، معماری، رقص، موسیقی و حتی با علوم تجربی، مورد بررسی ادبی و نقدی قرار گیرد.» (خطیب، ۱۹۹۹: ۴۶ و علوش، ۱۹۸۷: ۹۳) پس در مکتب آمریکایی به مسئله نژاد، ملیت، تفاوت‌های زبانی، روابط تاریخی توجه نمی‌شود، بلکه آنچه مهم است، حوزه‌های معرفت بشری است. با توجه به این مبانی،

می‌توان در ادبیات تطبیقی به بررسی و تطبیق مفاهیم، معانی و حوزه‌های معرفتی چه در دو زبان و چه در یک زبان، چه در یک ادبیات و چه در دو یا چند ادبیات پرداخت.

۲. پردازش تحلیلی موضوع

۲-۱. مدرنیسم در جهان عرب

ورود روشنگری در اندیشه عربی پس از آشنایی عرب‌ها با مغرب‌زمین، به‌ویژه با رنسانس عربی، همراه بوده است. رنسانس عربی که با شخصیت عبدالرحمن کواکبی گره خورده است، با تکیه بر مفهوم پیشرفت بوده است؛ اما شخصیت‌های زیر فراتر از او به مدرنیسم فرامی‌خواندند:

- علی عبد الرزاق که گرایش سکولاریستی داشت.

- حسن حنفی که پروژه تأمل سنت و مدرنیسم را در نظر داشت.

- محمد عابد الجابری که نقد سنت در حوزه معرفت دینی را رهبری می‌کرد.

- محمد ارکون که تاریخ‌مندی اندیشه اسلامی را مطرح می‌کرد.

با بررسی فقه‌اللغه‌ای واژه مدرنیسم می‌توان به ظهور و شکل‌گیری آن در جهان عرب پی برد. برابر نهاد اصطلاح مدرنیسم در زبان عربی «الحدأة» است که از واژه «حدث» یعنی ضد «ریال‌دیم» گرفته شده است. «حدوث» هم یعنی پدیده‌ای که نبوده است. لذا می‌توان نتیجه گرفت مدرنیسم در زبان عربی برگرفته از حدث است که بر انتقال از امر تحقق‌نیافته در وجود دلالت دارد. «حال آنکه مدرنیسم در زبان فرانسه یعنی «modernit» یا در زبان‌های اروپایی از کلمه «modous» است که به معنای شکل و ساخت است؛ لذا «mode» به معنای خود شیء است؛ اما در زبان عربی، این واژه به ساخت توجه نکرده است، بلکه به وضع حاضر و کنونی و آینده توجه دارد» (قصاب، ۲۰۰۵: ۱۲۰)؛ البته، باید میان دو دوره جنبش مدرنیسم در جهان عرب تمایز قائل شد؛ یعنی مدرنیسم در حوزه فرهنگ و ریشه در رنسانس عربی در نیمه قرن نوزدهم دارد که با تلاش شاعران و ادیبانی، چون احمد فارس الشدیاق، ناصیف الیازجی و کمال یازجی صورت گرفته است؛ اما در آغاز قرن بیستم، رنسانس دیگری در جهان عرب در حوزه فرهنگ رخ می‌دهد که با جبران خلیل جبران، طه حسین و قاسم امین آغاز می‌شود. سومین مرحله و آخرین رنسانس فرهنگی - ادبی عرب، با نزار قبانی، بدر شاکر السیاب، خلیل حاوی و گروه مجله شعر به وقوع می‌پیوندد که شاعران مدنظر، در این بررسی، یعنی یوسف الخال به عنوان بنیانگذار مجله شعر و ادونیس عضو برجسته و نظریه‌پرداز این حوزه در این مرحله جای می‌گیرند.

مدرنیسم در جهان عرب که با دو رویکرد نگاه به گذشته (دوران باشکوه ادبی عصر عباسی) و نگاه به آینده (نگاه به دستاوردهای مغرب‌زمین) شکل گرفته است، در سه محور زیر تجلی و ظهور یافته است:

- اندیشه اسلام انقلابی که با سید جمال شروع شده است.

- عقلانیت انتقادی که با ظهور ادیب برجسته‌ای چون طه حسین همراه بوده است.

- مدرنیسم ادبی با ظهور جبران خلیل جبران (ر.ک: سیدی، ۱۳۹۴: ۴۲).

۲-۲. مدرنیسم ادبی

مدرنیسم، تمام حوزه‌های جوامع سنتی را درنوردید. از جمله این حوزه‌ها، حوزه ادبیات است که طبعاً به معنای تقابل با سنت ادبی است. از همین نقطه است که سنت‌گرایی در ادبیات با مدرنیسم در تقابل قرار می‌گیرند و نزاع میان سنت‌گرایان و کلاسیک‌ها و مدرنیست‌ها آغاز می‌شود. مهم‌ترین گونه ادبی که محل نزاع میان نوگرایان و سنت‌گرایان قرار گرفت، شعر (نو) بوده است. این را نیز می‌دانیم که شعر نوریشه در تحولات دنیای جدید دارد. مدرنیسم در ادبیات بیش از آنکه مکتبی ادبی باشد، جریان نوگرایانه‌ای است که با تحولات زندگی آدمیان گره خورده است؛ چون هر تغییری در این جهان می‌تواند موجب تغییر در دیدگاه و نگرش ما گردد؛ اما مدرنیسم در حوزه شعر یعنی «فاصله گرفتن از شیوه‌ها و ساز و کارهای سنتی و بیان تازه‌ای از تغییرات» (الخال، ۱۹۸۷: ۱۶) از طرفی مدرنیسم در شعر تنها بسنده کردن به فرم و شکل نیست و نمی‌توان آن را فراگرفت بلکه «حاصل عقلانیت جدیدی است که نگاه آن به پدیده‌های عالم متفاوت است و آن را در بیانی تازه بازمی‌نماید» (همان: ۱۷)

پیشینه نوگرایی و مدرنیسم در ادبیات عربی، به دوران نخستین ظهور اسلام برمی‌گردد. نزول قرآن کریم، سنگ‌بنای مدرنیسم ادبی است. سبک زبانی قرآن در زبان عربی، سبکی متمایز بوده و لذا با سنت زبانی و ادبی متفاوت است؛ تا جایی که مایه شگفتی عرب گشته بود و تقابل سبکی میان سنت ادبی عرب جاهلی و متن قرآن آغاز گشته بود. «اما اوج این تقابل، در دوران بنی‌امیه میان دو طبقه از شاعران رفاه‌زده و محروم بوده است.» (حسین، ۱۹۸۷: ۲) با روی کار آمدن عباسیان و حضور سه فرهنگ در این دوره، زمینه‌های پیشرفت مدرنیسم در ادبیات، بیش از پیش فراهم می‌گردد. این سه فرهنگ که زمینه‌ساز شکل‌گیری و رشد مدرنیسم گشته بود به قرار زیر است:

- فرهنگ ایرانی در حوزه مسائل اداری و دیوان‌سالاری.

- فرهنگ یونانی در حوزه فلسفه.

– فرهنگ هندی در حوزه عرفان و اخلاق (همان: ۳۵).

۲-۳. مدرنیسم ادبی در ادب معاصر عربی

در شکل‌گیری مدرنیسم در دنیای عرب می‌توان به عواملی چون انقلاب فرانسه و در پی آن ترجمه آثار فلسفی و ادبی مغرب‌زمین اشاره کرد. طبیعی است ظهور مدرنیسم در جامعه سنتی عرب، به‌ویژه در حوزه ادبیات، به همراه خود دو واکنش را در پی داشته باشد:

۱. جریان محافظه‌کار و سنت‌گرا که در پی شرح میراث گذشته بود؛ بی‌آنکه به نقد و بازنگری و ارائه دیدگاه جدید بپردازند.

۲. جریانی که به سیاست درهای باز به سوی تمدن غرب تشویق می‌کرد و شدیداً تحت تأثیر انقلاب فرانسه بود (ر.ک: الغرفی، ۱۹۶۸: ۷۸).

در مکتب محافظه‌کاران که بر سنت و دستاوردهای آن تأکید می‌کرد، اندیشه در آن قربانی قالب می‌شد و زبان در آن امری آرمانی به شمار می‌آمد و گذشته به عنوان الگوی ابدی پذیرفته می‌شد. در برابر این مکتب، جریان دیگری شکل گرفت که درصدد گسست از کلاسیسیسم^۱ و سنت‌گرایی بود و در پی کشف الگوهای جدید بیانی می‌گشت. طرفداران این مکتب، بر این باور بودند که زبان باید در خدمت اندیشه و قالب ادبی باشد. نتیجه این نزاع آن شد که در ادبیات نوین عرب دو جریان ظهور یابد:

۱. جریانی مبتنی بر نزاع میان مفاهیم و آرمان‌های کهن و نو.

۲. ظهور تدریجی سبک و اسلوب ساده عربی (ر.ک: هامیلتون، ۱۳۷۱: ۲۷).

اما در خلال دو قرن نوزدهم و بیستم، ادب عربی وارد مرحله تازه‌ای می‌شود که به شکل‌گیری جنبش شعر آزاد می‌انجامد. نزاع بین سنت و مدرنیسم در کشورهای عربی از آنجا شروع شده است که با تحولات فرهنگی و اجتماعی در این کشورها با سنت‌های حاکم در جامعه عرب ناسازگار می‌افتد. در میان عوامل فرهنگی تأثیرگذار بر مدرنیسم ادبی می‌توان به حضور جریان‌ها و مکاتب ادبی اشاره کرد. به همین روی، شعر معاصر عرب برای ورود به عرصه مدرنیسم از چهار جریان و مرحله به قرار زیر، عبور کرد:

۱. مرحله کلاسیک جدید که توسط احمد شوقی و حافظ ابراهیم حمایت می‌شد.

۲. مرحله رمانتیسم به رهبری خلیل مطران و ادبیات مهجر با دو جریان مهجر شمالی و جنوبی.

۳. مرحله رئالیسم^۱ اشتراکی با شاعرانی چون ییاتی و صلاح عبد الصبور و بدر شاکر السیاب.

۴. مرحله رمزگرایی^۲ با شاعرانی چون سعید عقل، یوسف عضوب و ادونیس (الجیوسی، ۲۰۰۷: ۲۰۷).

وضع شعر در قرن نوزدهم در کشورهای چون عراق و مصر دچار رکود شده بود و لذا بیش از هر سرزمین دیگر به دمییدن روح نوگرایی در آن نیاز داشت. «شعر قرن نوزدهم مصر، شعر دربار بود و وابسته به طبقه برخوردار جامعه.» (عقاد، ۱۹۳۷: ۹۳) به همین روی شعر این دوره نیاز داشت تا پوست‌اندازی کند. به عبارتی «باید خود را از تصنع و تکلف عصر انحطاط رهایی می‌داد و با نمونه‌های عالی شعر کلاسیک با قدرت زبان و روانی عبارات و چارچوب قوی آن پیوند می‌خورد.» (ضیف، ۱۹۶۴: ۴۶) در میان دیگر عوامل تأثیرگذار بر ظهور مدرنیسم در شعر معاصر عرب و روند دگرگونی می‌توان به مکاتبی چون کلاسیسیسم، رمانتیسم، رئالیسم اشتراکی، سمبولیسم، مکتب ادبی مهجر، مکتب آپولو و مکتب دیوان اشاره کرد. کلاسیسیسم که می‌توان آن را بازگشت ادبی عرب به حساب آورد و با نام شاعرانی چون بارودی، شوقی و حافظ ابراهیم گره خورده است، بر «بازسازی و بازگشت شعر با ساخت طبیعی و آزاد تأکید می‌کرد که زیبایی‌اش را از استواری و فخامت سبک برمی‌گرفت.» (ضیف، ۱۹۷۲: ۴۶) به همین روی، نزاع سنت و مدرنیسم در شعر معاصر از همین نقطه آغاز می‌شود. اما سنت‌گرایان و مدرنیست‌ها در مهم‌ترین حوزه ادبیات، یعنی شعر اختلاف عمده‌ای داشتند.

۲-۴. تعریف شعر، مهم‌ترین حوزه نزاع

شعر، مهم‌ترین مسئله در نزاع سنت و مدرنیسم میان سنت‌گرایان و نوگرایان بوده است. تجدیدنظر در مفهوم شعر و مؤلفه‌های آن نه تنها دغدغه مدرنیست‌های عرب بلکه دغدغه مهم ناقدان قرن حاضر است؛ اما نزاع در جهان عرب با تعریف ماهیت و مؤلفه‌های آن آغاز گشت؛ از جمله ابراهیم یازجی است که در عصر احیای ادبی عرب به تعریف شعر پرداخته است. از نظر او، شعر «به واسطه معانی شعری شعر است نه قالب‌های آن در وزن و قافیه شعر عربی اساساً در پی تحریک قوای ذهنی و عقلی است نه احساس و عاطفه.» (الکتانی، ۱۹۸۲، ج ۲: ۹۱۸) لذا عده‌ای شعر این دوره را شعری بی‌روح و خشک قلمداد می‌کردند و متأسفانه به معنا و مضمون توجهی نمی‌شد. در برابر آن‌ها همه توجه به ساخت بیانی و موسیقی، مهم‌ترین جنبه شعر، یعنی اندیشه‌های ظریف، تجربه‌های ژرف و شخصی، فردیت شاعر، نگاه به هستی و زندگی و انسان

1. Socialist Realism

2. Symbolism

مورد غفلت واقع شد (ر.ک: هیکل، ۱۹۶۸: ۱۱۰).

نزاع بر سر تعریف شعر نو و مؤلفه‌های آن بسیار زیاد بود. از جمله وارداتی قلمداد کردن آن از غرب و بی‌ارزش بودن، ماندگار نبودن آن، توده‌ای از واژگان بی‌معنا و مواردی از این دست متوجه شعر نو بود. این گونه برخورد با شعر «حتی در بیشتر محافل ادبی و فکری قابل اعتماد هم از تمسخر و حقارت درباره آن سخن رفته است» (الملائکه، ۲۰۰۷: ۱۳۱) از طرفی، عده‌ای آن را جنبش رو به کمال می‌دانستند و آن را بشارتی به مضامین جدید در زندگی با فهمی تازه از حرکت تاریخ و برداشتی نو از رسالت هنر قلمداد می‌کردند (ر.ک: هیکل، ۱۹۶۸: ۱۱۰). در هر حال، شعر نو، انقلابی بوده است علیه معیارهای شعر کلاسیک؛ یعنی انقلابی در تعریف، مبانی و مؤلفه‌های آن. در یک نگاه کلی می‌توان به مؤلفه‌های زیر اشاره کرد که شعر نو بر آن مبتنی است:

۱. مفهوم زیبایی‌شناختی شعر نو از درون اثر هنری بیرون می‌آید و از پیش تحمیل نمی‌شود.
۲. شعر نو، تلاشی برای درک و دریافت گوهر زندگی است، نه همچون شعر کلاسیک در پی پاسخ‌گویی به آن.

۳. شعر نو می‌کوشد تا به تاریخ از دیدگاه این‌زمانی بنگرد.

۴. شعر نو، ناشی از تجربه جمعی است (ر.ک: اسماعیل، ۱۳۹۱: ۲۱).

مبانی سنت‌گرایان:

استقلال وجودی معنا از لفظ

تفکیک میان لفظ و معنا (ساخت و محتوا)

۲-۵. ادونیس و مدرنیسم (رویکرد معرفت‌شناختی)^۱

ادونیس، شاعر برجسته و نظریه‌پرداز در حوزه‌های مختلف اندیشگانی در میان اندیشمندان عرب است. به گفته خودش به نیچه و هایدگر و بودلر و گوته و ریلکه بیشتر نزدیک است تا شاعران و نویسندگان عرب (ر.ک: الغرفی، ۱۹۶۸: ۸۵). مهم‌ترین دغدغه او نوگرایی و مدرنیسم است. ادونیس، گستره مدرنیسم را از یونان تا دوره جاهلی و از آنجا به دوران جدید می‌کشاند. از نظر ادونیس، مدرنیسم یعنی شورش علیه هر آنچه سنتی است. هر آنچه آدمی را از آنچه دوست دارد بازمی‌دارد - چه سنت‌های دینی، چه اجتماعی و چه سیاسی - باید بر آن شورید. این نگاه او مبتنی بر این نگرش است که وی انسان را حیوانی انقلابی می‌داند

(ر.ک: ادونیس، ۱۹۸۲، ج ۱: ۲۱۵)؛ لذا مدرنیسم از نظر او مبتنی بر دو وضعیت است:

۱. نزاع مبتنی بر سلفی‌گری.

۲. گرایش برای تغییر این نظام.

این نزاع از نظر او، از دوران اموی و عباسی آغاز شده است که هم‌زمان دو جریان شکل گرفت:

۱. مدرنیسم سیاسی و فکری که در جنبش‌های انقلابی علیه نظام حاکم شکل گرفت و از خوارج آغاز و تا شورش زنگیان و قرمطیان و جنبش‌های تندرو ادامه یافت.

۲. مدرنیسم فکری به وسیله معتزلیان و صوفیان (ر.ک: همان: ۹-۱۰).

۲-۶. تعریف مدرنیسم از نظر ادونیس

ادونیس، موضع خود نسبت به مدرنیسم را در بررسی تقابلی با سنت اظهار می‌دارد. این تقابل، حتی در نامی که بر مهم‌ترین اثر خود؛ یعنی *الثابت والمتحول* انتخاب کرده است، گواه این ادعاست. این اثر نشانه‌ای است بر موضع‌گیری وی نسبت به سنت و مدرنیسم. از نام و محتوای کتاب برمی‌آید که اصول، ثابت و تغییرناپذیرند و فروع، تحول‌پذیر. تعریف سنت از نظر او چندان روشن نیست. با اینکه ادونیس در بسیاری از آثار خود به این مسئله پرداخته است؛ اما نمی‌توان اندیشه واحدی از او دریافت. گاه سنت را به معنای اصول؛ یعنی شعر جاهلی، قرآن و حدیث و حتی شعر عباسی، اندیشه‌های فلسفی و فقه را هم خوانشی از سنت می‌داند نه خود سنت (ر.ک: ادونیس، ۱۹۹۳: ۵۷)؛ اما در جایی دیگر بر آن است که سنت همان مجموع اصول و فروع است و به سنت‌ها اعتقاد دارد نه سنت (ر.ک: همان، ۱۹۸۵: ۸).

از تقابل سنت و مدرنیسم که بگذریم، ادونیس مدرنیسم را امری ارزشی، درونی و عقلانی و در پیوند با ابداع و نوآوری می‌داند. لذا می‌گوید: «مدرنیسم آن نیست که شاعر قصیده‌ای با شکل و ساخت نوین، شکلی که گذشته با آن آشنا نیست بنویسد؛ مدرنیسم، موضع‌گیری و عقلانیت است. روش نگرش و فهم است و حتی فراتر از این، ممارست و عقلانیت است.» (ادونیس، ۱۹۸۶: ۱۱۵) به عبارت دیگر، مدرنیسم، نوعی موضع‌گیری معرفتی است. مدرنیسم از نظر او پرسشی است در باب حقیقت. پس، از نظر ادونیس، مدرنیسم، نگرش فکری و معرفتی به انسان و وجود است. وی مدرنیسم را نوعی انقلاب فرهنگی می‌داند؛ یعنی بازنگری در همه چیز؛ انسان، مفاهیم، ارزش‌ها و معیارها. مدرنیسم از نظر او صیرورتی است دائمی در هستی. از این حیث مدرنیسم، یک تراژدی درام است و اساساً یعنی اضطراب و پریشانی. اضطراب در هستی و اضطراب در سرنوشت (ر.ک: ادونیس، ۱۹۸۰: ۳۲۱). ادونیس مدرنیسم را تغییر می‌داند؛ اما تغییر برای

آزادی و فروپاشی نظام معرفتی موجود. به همین جهت، مدرنیسم از نظر او امری است تاریخی نه مطلق. به عبارت دیگر مدرنیسم در جوامع مختلف در گذشته و حال وجود دارد. اما از محیطی به محیط دیگر و از دوره‌ای به دوره دیگر از حیث ابعاد و شکل متفاوت است. «مدرنیسم یعنی مدرن بودن ملتی در شرایط تاریخی خاص.» (همان: ۳۲۶)

اینکه گفتیم؛ رویکرد ادونیس به مدرنیسم، معرفت‌شناختی است بدان جهت است که وی مدرنیسم را از فرهنگ آغاز می‌کند. از نظر او، لازمه زیستن در جهان امروز، عامل و تبادل فرهنگی در جنبش جهانی فرهنگ است. لذا بازنگری فرهنگ عربی (فرهنگ حاکم و فرهنگ کهن) را ضروری می‌داند. بر آن است: «فهم موضع کنونی فرهنگ ما، فهمی است ژرف و تلاش برای شکل‌گیری ارزش‌های فرهنگی جدید، فهم گذشته فرهنگی را می‌طلبد و چون شعر پاره‌ای از فرهنگ است، لذا عمده گونه‌های هنری پیرامون تجربه شعری جدید عربی، اصول و مبانی‌اش را در حوزه مفاهیم زیباشناختی می‌یابد که نگرش فرهنگی گذشته آن را جهت داده است.» (ادونیس، ۱۹۸۲، ج ۲: ۲۷۲)

۲-۷. نزاع سنت و مدرنیسم

وقتی از مدرنیسم سخن می‌گوییم، نزاع آن با سنت نیز مطرح می‌گردد. شاعر و نویسنده نوگرا از آن حیث که نوگراست، باید موضع خود را نسبت به سنت مشخص نماید. آیا به گسست میان سنت و مدرنیسم اعتقاد دارد یا پیوست؟ ادونیس، سنت را در حوزه مفهومی فرهنگ مورد بررسی قرار می‌دهد. از نظر او «سنت هیچ قداستی ندارد و معیار مطلق هم نیست؛ نه حاکم است و نه اجبارکننده؛ بلکه حوزه فرهنگی است که در آن انسان‌ها به عمل می‌پردازند و گاه آدمی در آن دچار خطا می‌شود و گاه درست عمل می‌کند.» (ادونیس، ۱۹۸۲، ج ۲: ۳۷۳) از نظر ادونیس، نخستین رویارویی سنت در جامعه عربی با تمدن یونانی صورت گرفته است؛ از نظر او، این رویارویی، صورت سه‌گانه زیر را به خود گرفته است:

۱. وام‌گیری ابزار اندیشه - به‌ویژه منطق - از یونانی‌ها.

۲. سازگاری میان دین (وحی) و عقل (فلسفه یونانی).

۳. رد فلسفه یونان و ابزار معرفتی آن (عقل و منطق) (ر.ک: همان: ۲۷۷).

این رویارویی از نظر او در دوران جدید در سایه امپریالیسم غربی شکل دیگری به خود گرفته است. فرهنگ غرب از نظر او در تمام تار و پود جامعه عربی ریشه دوانده است و راه برون‌رفت آن را بازسازی و خوانش دوباره فرهنگ عربی می‌داند: «امروزه امپریالیسم غربی به طور ریشه‌ای وارد جامعه عربی شده است. غرب

در ژرفای وجودمان ریشه دوانده است. ما در حوزه نظریه‌ها، مفاهیم، روش اندیشه‌ورزی، کتابت ادبی و... به زبان عربی می‌اندیشیم» (همان: ۲۵۸) از نظر او راه برون‌رفت از این مشکل، چنین است: «به نظر من اندیشه عربی هیچ تأثیر کارآمدی نخواهد داشت و یا هیچ ارزشی نخواهد داشت مگر آنکه از رویارویی با این مشکل آغاز نماید و آن‌هم از درون فرهنگ با تمدن عربی.» (همان: ۲۵۸)

نکته مهم درباره اندیشه ادونیس و موضع وی نسبت به مدرنیسم، باید گفت: او میان مدرنیسم و نوآوری خلط می‌کند. گاه مدرنیسم را معیار شعر می‌داند و نوآوری را پس از آن قرار می‌دهد و گاه نگرش مدرنیستی را با معیارهای بیرونی و غربی محکوم می‌نماید؛ اما در عین حال اعتراف می‌کند که ابو نواس را از خلال بودلیر و ابو تمام ر از خلال مالارمه شناخته است (ر.ک: ادونیس، ۱۹۸۰: ۳۲۶). باز از مواردی که نمی‌توان درباره موضع ادونیس نسبت به مدرنیسم و پیوند آن با سنت به نظر شفافی دست یافت، آن است که در تبیین سنت و نوگرایی بر آن است که نوگرایی به میزان خروج از سنت و شورش بر آن است. ادونیس می‌گوید: «نخستین نشانه نوگرایی در شعر، توان تغییری است که نسبت به قبل و بعدش انجام می‌گیرد؛ یعنی از یک سو توان شورش بر گذشته را دارد و از سوی دیگر توان پذیرش آینده» (۱۹۷۹: ۱۰)؛ اما انکار و طرد سنت و گسست آن از نوگرایی هم از مؤلفه‌های اندیشگانی اوست. می‌گوید: «نوگرایی تنها با جدایی و گسست از قدیم و نفی وضع موجود صورت می‌گیرد و انکار و نفی، نشانه توانمندی و اصالت است.» (همان، ۱۹۸۲، ج ۱: ۳۵۱)

۲-۸. یوسف الخال و مدرنیسم (دیالکتیک^۱ واقعیت و سنت)

یوسف الخال، شاعر مسیحی - لبنانی و بنیانگذار مجله شعر و نظریه پرداز در باب مدرنیسم شعری و مبانی شعر نو است. اهمیت و جایگاه وی در شعر معاصر عرب آن است که تحول ریشه‌ای در شعر عرب با تغییرات جزئی در مکتب دیوان در ۱۹۲۱ و مکتب آپولو در سال ۱۹۳۳ به وسیله مجله شعر آغاز شد. مجله شعر که در ۱۹۵۷ توسط او تأسیس شد، به جنبش نوگرایی ادبی و نقدی گرایش داشت. از افراد برجسته‌ای که در این مجله قلم‌فرسایی می‌کرد، ادونیس بود. هدف اعضای مجله شعر، ایجاد جنبش نوگرایی در شعر عرب در عرصه نظریه و عمل بوده است. «بهره‌برداری از یافته‌های مغرب‌زمینی‌ها برای پیشبرد مقاصد نوگرایانه در شعر عربی و رویکردهای انسان‌شناختی و فلسفی شاعران غربی از اهداف آنان بوده است.» (ثامر، ۱۹۸۷: ۱۹۵) در اهمیت مجله شعر، همین بس که برخی از منتقدان آن را به عنوان مکتبی شعری مطرح

می کردند «و ناقدان در ارزیابی خود در تأثیر و نقش مجله شعر آن را مثبت ارزیابی می کردند و دستاوردهای آن را در جهت تحول شعر معاصر، ایجاد فرصت‌ها و زمینه‌ها برای بیان تجربه‌های مشترک شاعران، عامل پیوند میان شعر عربی و جنبش‌های شعری مغرب‌زمین و مشارکت مؤثر اعضای آن در حوزه نقد می دانستند.» (سالم ابو یوسف، ۲۰۰۵: ۲۵-۲۶)

مجله «شعر» با انتخاب سه رویکرد توانست جایگاهی ویژه در پیدایش مدرنیسم شعری کسب نماید. این توفیق، به واسطه یوسف الخال و ادونیس بوده است. این سه رویکرد را می‌توان در سه حوزه^۱ رویکرد متن محور^۲، کارکرد شعر^۳، تمایزبخشی در زبان دسته‌بندی کرد.

۲-۸-۱. رویکرد متن محور

در رویکرد متن محور، اصالت با متن است نه چیز دیگر؛ به عبارت دیگر، آنچه بیش از هر چیز باید مورد توجه قرار گیرد، شعر و جایگاه مستقل آن است؛ لذا «در نظریه پردازی‌های شعر و ادبیات، باید به دنبال بنیان نهادن علمی مستقل بر پایه ویژگی‌های درونی ماده ادبی بود.» (تودوروف، ۱۳۷۹: ۳۲) این گونه موضع‌گیری در حوزه نظریه‌های سه‌گانه خوانش متن (متن محور، نویسنده محور و خواننده محور) همان رویکرد جنبش فرمالیسم^۱ روسی است در برابر روش‌های نقد ادبی اوایل قرن بیستم. در روش‌های نقدی قرن بیستم، امور برون‌متنی در تحلیل متن دخالت بسیار داشت. از جمله بررسی‌های جامعه‌شناختی، تاریخی، روان‌شناختی در تحلیل یک متن؛ اما در جنبش فرمایشی آنچه اصالت دارد، متن است و کارکرد ارجاعی ادبیات یعنی ارجاع به واقعیت‌ها و زندگی کنار گذاشته شده و جایگاهی مستقل بدان بخشیده شد (ر.ک: احمدی، ۱۳۷۱: ۴۴). این رویکرد را در مجله شعر هم می‌بینیم. یوسف الخال هم معتقد بود «هنر هیچ کارکرد و رسالتی جز خود ندارد و شعر، اثر هنری است که از ساختار اندام‌وار و وجود عینی برخوردار است و جز ذات خود، به هیچ چیز دیگری ارجاع نمی‌دهد...» (الخال، ۱۹۶۳: ۸۹) ادونیس نیز به عنوان نظریه پرداز جنبش شعر نو و طرفدار مدرنیسم شعری، شعر واقع‌گرا را رد می‌کند (ر.ک: ادونیس، ۱۹۸۵: ۱۸). وی بر آن است که شعر واقع‌گرا دچار این آفت می‌شود که اولاً به زبان نثر، نزدیک و در نتیجه از ادبیت متن کاسته می‌شود. ثانیاً شعر عربی در تجربه طولانی خود، تنها زمانی به شکوفایی رسیده است که آشکار از ایدئولوژی، جامعه و زندگی روزمره فاصله گرفته و جایگاهی مستقل داشت (ر.ک: ادونیس، ۱۹۸۶: ۳۱)

۲-۸-۲. کارکرد شعر

این ویژگی در مجله شعر، نتیجه طبیعی رویکرد پیشین است؛ یعنی گرایش به ادبیات متن در جنبش فرمالیسم؛ پس کارکرد شعر هم، شعریت شعر است نه کارکردی دیگر از جمله تعهد به یک ایدئولوژی، جامعه، سیاست و امثال آن. از نظر یوسف الخال، شعر نمی‌تواند رویکردی ایدئولوژیک داشته باشد و لذا مجله شعر «گرایش‌های آزدمنشانه داشت و هرگونه ارتباط با ایدئولوژی و سیاست را نفی می‌کرد و تنها در خدمت شعر بود...» (سالم ابو یوسف، ۲۰۰۵: ۳۱) ادونیس هم وقتی شعر را «رؤیا» می‌داند و بر عنصر اصیل آن؛ یعنی خیال و آفرینش تأکید می‌نماید، یعنی تأکید بر «نیروی که ضمن دربرگرفتن واقعیت (البته با دخل و تصرف در آن و به عبارت دیگر بازتولّد آن) فراواقعیت را ترسیم می‌کنند.» (زراقط، ۱۹۹۱: ۲۱۵) رؤیا از نظر ادونیس هم؛ یعنی «ابزاری است برای پرده برداشتن از غیب و یا همان علم به غیب و این نیرو تنها در حالت جدایی از مادیات و امور محسوس و غرق شدن در عالم ذات حاصل می‌شود...» (ادونیس، ۱۹۸۲، ج ۴: ۱۴۹)

۲-۸-۳. تمایز بخشی در زبان

در نگاه فرمالیستی به ادبیات، یکی از مسائل مهم، تمایز بخشی میان زبان عادی و زبان ادبی است. چنانکه می‌دانیم یکی از مهم‌ترین عوامل تحوّل در شعر معاصر، مسئله زیان بوده است. لذا زبان ویژه و متمایز در شعر معاصر یکی از ویژگی‌ها و شاخصه‌هایی است که ادونیس و یوسف الخال به این مسئله بیش از دیگران پرداخته‌اند. ادونیس به عنوان نظریه‌پرداز مجله شعر بر این است که در زبان معیار، میان کارکرد معنایی واژگان (دال) و پدیده‌ها (مدلول) رابطه مستقیمی برقرار است؛ یعنی پدیده‌ها در زبان معیار با نام واقعیشان نامیده می‌شوند؛ اما نامیدن اشیاء و پدیده‌ها گاه ممکن است با استفاده از نام‌های غیر واقعی آن‌ها صورت گیرد. در این حالت، ارتباط دال و مدلول از نوع غیر مستقیم است و این در واقع، همان چیزی است که گذشتگان آن را مجاز می‌نامیدند. مجاز به زبان نیرویی می‌بخشد که از محدودیت‌های زبانی فراتر می‌رود. (ر.ک: ادونیس، ۱۹۸۲، ج ۴: ۲۵۰-۲۵۳)

مسئله زبان و تمایز بخشی آن در شعر، چنان مهم است که گفته‌اند: «واقعیت آن است که ما زبان را در اشعارمان به کار نمی‌گیریم، بلکه این زبان است که ما را به کار می‌گیرد. این یعنی اینکه زبان خود را بر زبان ما میان می‌کند و زندگی می‌کند و به جوش و خروش می‌پردازد و اسرار آن بر ملا می‌گردد...» (اسماعیل، ۱۹۷۲: ۱۵۹) چنانکه ادونیس هم بر این باور است و می‌گوید: «زیبایی شعر در خود واژه نیست، بلکه در شیوه به کارگیری آن، یعنی در انسان است. پس زیبایی ارزش افزوده‌ای است که انسان خلاق و آفرینشگر

ارائه می‌نماید؛ یعنی نوآوری و ابداع. شاعر با شیوه به کارگیری آن‌ها و شیوه بیانش به کلمات جان می‌بخشد...» (ادونیس، ۱۹۸۹: ۹۲) از نظر یوسف الخال هم آنچه چالش عمده سنت گرایان و نوگرایان در حوزه زبان شعر مطرح است، مسئله زبان است؛ یعنی آیا شاعر باید از روابط سنتی در حوزه به کارگیری زبان کلاسیک ببرد یا به بازسازی آن پردازد؟ در فرآیند نوآوری، شاعر معاصر با دو تهدید روبه‌رو است:

۱. زبان با اصول و قواعدی که تا وقتی برای خوانندگان این زبان می‌نویسند، نمی‌توان به آن بی‌توجه بود.
۲. سبک‌های بیان شعری سنتی که باید با درنگ و مهارت بر آن شورید تا شعر حضورش را نزد خوانندگان از دست ندهد (الخال، ۱۹۷۸: ۱۹).

وقتی یوسف الخال، کلمه «شورش» را به کار می‌برد؛ مراد وی آن است که معیارهای سنتی شعر را باید شکست که مانع بیان روح جدید و شرایط تازه زندگی است. البته، این شورش از نظر وی، محدود به شعر نیست، بلکه در تمام حوزه‌های زندگی جریان دارد و شعر با زندگی در پیوند است.

۳. نتیجه

سخن فرجامین آن است که ادونیس و یوسف الخال در مواجهه با مدرنیسم، تجربه واحدی دارند. هر دو بر آن هستند که باید در روند نو شدن شعر دست به سنت شکنی زد ولی نه این معنا که سنت را وانهاد، بلکه باید از دل سنت به مدرنیسم روی آورد؛ با این تفاوت که ادونیس مدرنیسم را امری باارزشی و عقلانی می‌داند ولی یوسف الخال، وجه عمده مدرنیسم را در ساختار زبانی و صورت مطرح می‌کند. الخال به رابطه دیالکتیکی میان سنت و واقعیت می‌اندیشد همچون ادونیس که به امور ثابت و اشیاء و تحوّل و تغییر در سنت اعتقاد دارد. دغدغه هر دو شاعران است که گریزی از مدرن شدن در عرصه ادبیات و به‌ویژه شعر نیست.

ادونیس مدرنیسم را در وجه سیاسی و معرفتی بررسی می‌کند وی وجه غالب دیدگاه او، معرفتی است. لذا آن را رویکردی عقلانی می‌داند تا سیاسی؛ اما یوسف الخال آن را در حوزه وجودی و فرمالیستی بررسی می‌کند. از نظر الخال مدرنیسم از یک‌سو وجه وجودی دارد که در آدمی است نسبت به جهان و از سوی دیگر وجه فرمایشی در حوزه ادبیات.

تقدیر و تشکر

این مقاله، مستخرج از طرح پژوهشی با کد ۱/۲۲۲۲۱ مورخ ۱۳۹۱/۴/۱۴ مصوّب معاون پژوهشی دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی مشهد است.

کتابنامه

الف: کتاب‌ها

۱. احمدی، بابک (۱۳۷۱)؛ **ساختار و تأویل متن**، چاپ اول، تهران: نشر مرکز.

۲. ادونیس، احمد سعید (۱۹۸۲)؛ **الثابت والمتحول**، الطبعة الثالثة، بيروت: دار الصورة.
۳. ----- (۱۹۸۹)؛ **كلام البدايات**، الطبعة الأولى، بيروت: دار الآداب.
۴. ----- (۱۹۹۳)؛ **ها أنت أيتها الوقت**، الطبعة الأولى، بيروت: دار الآداب.
۵. ----- (۱۹۸۵)؛ **سياسة الشعر**، الطبعة الأولى، بيروت: دار الآداب.
۶. ----- (۱۹۸۶)؛ **زمن الشعر**، الطبعة الخامسة، بيروت: دار الفكر.
۷. ----- (۱۹۸۰)؛ **فاتحة نهايات القرن**، الطبعة الأولى، بيروت: دار العودة.
۸. اسماعيل، عز الدين (۱۹۷۲)؛ **الأدب وفنونه**، القاهرة: دار الفكر العربي.
۹. ----- (۱۳۹۱)؛ **بررسی جنبه های هنری، معنایی شعر معاصر عرب**، ترجمه سیدحسین سیدی، مشهد: ترانه.
۱۰. تودوروف، تروتان (۱۳۷۹)؛ **بوطیقای ساختارگرا**، ترجمه محمد نبوی، چاپ اول، تهران: آگاه.
۱۱. ثامر فاضل (۱۹۸۷)؛ **مدارات نقدية في اشكالية النقد والحداثة والابداع**، بغداد: دار الشؤون الثقافية العامة.
۱۲. الجيوسي، سلمى الخضراء (۲۰۰۷)؛ **الاتجاهات والحركات في الشعر العربي الحديث**، ترجمة عبدا... لؤلؤه، الطبعة الثانية، مركز الموحد العربية.
۱۳. حسين، طه (۱۹۸۷)؛ **تقليد وتجديد**، بيروت: دار الفكر.
۱۴. الخال، يوسف (۱۹۸۷)؛ **الحداثة في الشعر**، بيروت: دار الطبعة للطباعة والنشر.
۱۵. الخطيب، حسام (۱۹۹۹)؛ **آفاق الأدب المقارن، عربياً وعالمياً**، دمشق: دار الفكر.
۱۶. سالم ابو يوسف، ساندی (۲۰۰۵)؛ **قضايا النقد والحداثة**، الطبعة الثانية، بيروت: المؤسسة العربية للدراسات.
۱۷. سیدی، سیدحسین (۱۳۹۴)؛ **نزاع سنت و مدرنیسم در شعر معاصر عربی**، چاپ اول، مشهد: دانشگاه فردوسی.
۱۸. ----- (۱۳۹۰)؛ **بررسی تطبیقی نظریه ادبی نیما و نازک الملائکه**، مشهد: ترانه.
۱۹. ضیف، شوقي (۱۹۶۴)؛ **الأدب العربي المعاصر في مصر**، القاهرة: دار المعارف.
۲۰. ----- (۱۹۷۲)؛ **البارودي، رائد العصر الحديث**، القاهرة: دار المعارف.
۲۱. العراقي، عاطف (۱۹۹۸)؛ **العقل والتنوير في الفكر العربي المعاصر**، القاهرة: دار قبا للطباعة والنشر.
۲۲. عقاد، عباس محمود (۱۹۳۷)؛ **شعراء مصر وبيناتهم في الجيل الماضي**، القاهرة: مكتبة النهضة العربية.
۲۳. علوش، سعيد (۱۹۸۷)؛ **مدارس الأدب المقارن، دراسة منهجية**، الطبعة الأولى، دمشق: المركز الثقافي العربي.
۲۴. الغرني، حسن (۱۹۶۸)؛ **كتاب السياب الثري**، فاس: منشورات مجلة الجواهر.
۲۵. قصاب، وليد (۲۰۰۵)؛ **خطاب الحداثة في الأدب العربي**، دمشق: دار الفكر.
۲۶. الكتاني، محمد (۱۹۸۲)؛ **الصراع بين القديم والجديد في الأدب العربي الحديث**، الطبعة الأولى، ناس.
۲۷. كليگر، مری (۱۳۸۰)؛ **درسنامه نظریه ادبی**، ترجمه جلال سخنور و دیگران، چاپ اول، نشر اختر.
۲۸. كهون، لارنس (۱۳۸۷)؛ **از مدرنیسم تا پست مدرنیسم**، ویراسته عبدالکریم رشیدیان، چاپ ششم، تهران: نشر نی.
۲۹. گویارد، ماریوس فرانسوا (۱۹۵۶)؛ **الأدب المقارن**، ترجمة محمد غلاب، القاهرة: لجنة البيان العربي.
۳۰. الملائکه، نازک (۲۰۰۷)؛ **الأعمال الشعرية الكاملة**، القاهرة: المجلس الأعلى للثقافة.

٣١. مندور، محمد (بي تا)؛ في الميزان الجديد، مصر: دار النهضة.

٣٢. هاميلتون، گيب (١٣٧١)؛ ادبيات نوين عربى، ترجمه يعقوب آژند، چاپ دوم، تهران: اطلاعات.

٣٣. هيكل، احمد (١٩٦٨)؛ تطوّر الأدب الحديث في عصر، الطبعة الأولى، القاهرة: دار المعارف.

ب: مجلات

٣٤. حسان، عبدالكريم (١٩٨٣)؛ «الأدب المقارن بين المفهومين الفرنسي والامريكي»، مجلة فصول قاهرة، المجلد ٣، صص ١٥-١٦.

٣٥. مناصرة، عزالدّين (١٩٨٤)؛ «بيان الأدب المقارن، اشكاليات الحدود»، أعمال الملتقى الأول للمقارنين العرب، الجزائر: ديوان المطبوعات الجامعية، صص ١١٥-١٣٦.

بحوث في الأدب المقارن (فصلية علمية - محكمة)
كلية الآداب والعلوم الإنسانية، جامعة رازي کرمانشاه
السنة السادسة، العدد ٢٣، خريف ١٣٩٥ هـ. ش / ١٤٣٨ هـ. ق / ٢٠١٦ م، ص ٥١-٦٨

دراسة مقارنة لمفهوم الحداثة في ضوء آراء أدونيس ويوسف الخال على أساس المدرسة الأمريكية في الأدب المقارن^١

سيد حسين سيدي^٢

أستاذ في قسم اللغة العربية آدابها، جامعة فردوسي، مشهد، إيران

الملخص

يواكب مفهوم الحداثة في أوسع ما له من معنى، الآراء المبتكرة والمتقدمة والعصرية ويأتي على نقيض الرّؤى التقليدية والقديمة. ظهرت الحداثة بوجهيها التقنية والتّفكير في حياة الإنسان. في الواقع ما نسقيه اليوم الحداثة ما هي إلا المكاسب السياسية والاجتماعية والاقتصادية والفكرية والثقافية المنصبة في كافة مجالات الحياة الفردية والاجتماعية. يرمي هذا المقال إلى دراسة مقارنة لمفهوم الحداثة في الأدب المعاصر في ضوء آراء الشّاعرين المنظرين المتعلّقة بهذه المدرسة الفكرية اعتماداً على منهج الوصفي - التحليلي والمدرسة الأمريكية للأدب المقارن التي لا عبرة فيها بالدراسات التاريخية واللغوية. ومن أبرز نتائج هذا البحث، أنّ الشّاعرين المذكورين أعلاه يتفقان على ضرورة الحداثة في الأدب العربي وإذا كان بينهما خلاف فإنّه يعود إلى كمية هذه الحداثة وكيفيةها. يمكن القول إنّ لأدونيس رؤية معرفية تجاه الحداثة بينما ينظر الخال إلى هذه الظاهرة نظرة وجودية والخلاف بين الأديبين يكمن في رؤيتهما المتباينة نحو الحداثة.

الكلمات الدلّيلية: الحداثة، الأدب المعاصر، أدونيس، يوسف الخال، الأدب المقارن.